

هو العليم

# انواع ابتلائات برای تربیت سالکین راه خدا

شرح معنای تأدیبه به عقوبت و تأدیبه به لطف، و تبیین مکر الهی  
شرح دعای ابو حمزه ثمالی - سال ۱۳۹۸ هـ.ق، جلسه اول

بیانات

علامه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی  
قدس الله سره



أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
و صَلَّى اللهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ  
وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

## منزلت ابوحمزه ثُمالي

ابوحمزه ثُمالي از اصحاب حضرت سجّاد عليه السّلام و از اصحاب حضرت امام محمّد باقر عليه السّلام است؛<sup>۱</sup> و علّت اينکه اين دعا به نام ابوحمزه ثُمالي معروف شده، اين است که طبق روايتی که مرحوم شيخ طوسي در کتاب *مصباح المتّهجد* دارد، اين دعا را ابوحمزه ثُمالي از حضرت سجّاد روايت کرده است. او روايت کرده است که حضرت سجّاد عليه السّلام در شب‌های ماه مبارک رمضان بيشتري از شب را نماز می خواندند، و وقتی که از نمازها فارغ می شدند آن وقت اين دعا را می خواندند.<sup>۲</sup>

حالا إن شاء الله به خواست خدا اگر توفيق باشد، ما هر شب چند فقره از اين دعا را معنا می کنیم.

إِلَهِي لَا تُؤَدِّبْنِي بِعُقُوبَتِكَ، وَلَا تَعْمُرْ بِي فِي حِيلَتِكَ! مِنْ أَيْنَ لِي الْخَيْرُ يَا رَبِّ، وَلَا يُوجَدُ إِلَّا مِنْ عِنْدِكَ؟! وَمِنْ أَيْنَ لِي النَّجَاةُ وَلَا تُسْتَطَاعُ إِلَّا بِكَ؟! لَا الَّذِي أَحْسَنَ اسْتَعْنَى عَنْ عَوْنِكَ وَرَحْمَتِكَ، وَلَا الَّذِي أَسَاءَ وَاجْتَرَأَ عَلَيْكَ  
وَلَمْ يُرْضِكَ خَرَجَ عَنْ قَدْرَتِكَ!

<sup>۱</sup> امام شناسی، ج ۱۶، ص ۴۶: «منزلت ابوحمزه ثُمالي».

و از جمله ايشان است ابوحمزه ثُمالي (ثابت بن دينار)؛ وی از ثقات سلفنا الصّالح و از اعلام ايشان می باشد. علم را از امامان سه گانه: صادق و باقر و زين العابدين عليهم السّلام اخذ کرده است. او از کسانی است که یک سره به ايشان روی آورده، و در نزد آنان مقرب بوده است.

امام صادق عليه السّلام بر وی ثنا کردند که: «أبوحمزة في زمانه مثل سلمان الفارسي في زمانه؛ ابوحمزه در زمان خودش، هم طراز سلمان فارسي در زمان خود بوده است.»

و از حضرت امام رضا عليه السّلام وارد است که: «أبوحمزة في زمانه كلقمان في زمانه؛ ابوحمزه در زمان خودش، هم طراز لقمان حكيم در زمان خود بوده است.»

وی کتابی در تفسير قرآن دارد.»

\* رجال النجاشي، ص ۱۱۵؛ المراجعات، ص ۶۱۱.

رجال الكشي، ج ۲، ص ۴۵۸؛ المراجعات، ص ۶۱۱.

<sup>۲</sup> فقرات دعای شريف ابوحمزه در اين مجلد از کتاب *مصباح المتّهجد*، ج ۲، ص ۵۸۲ - ۵۸۷ می باشد.

إلهي لا تُؤدبني بعقوبتك؛ «ای پروردگار من، ای خدای من! مرا ادب نکن به عقوبتی که بر من می کنی!»  
و لا تمكربني في حيلتك؛ «در آن حذاقت و حدت نظری که در امور من داری، با من مکر و خدعه نکن!»

### معنای مکر و عقوبت پروردگار برای ادب کردن انسان

از اینجا استفاده می شود که ممکن است خداوند علی‌أعلیٰ انسان را به عقوبت، ادب کند؛ و در امر انسان حيله کند و در حيله‌ای که در امر انسان می کند، مکر کند.

حالا باید دید معنی مکر چیست؟ و عقوبت پروردگار برای ادب کردن انسان کدام است؟

«خدایا مرا ادب نکن به عقوبت خودت!» نمی گوید مطلقاً مرا ادب نکن، بلکه مرا به عقوبت ادب نکن! پس معلوم می شود خدا ممکن است انسان را ادب کند به عقوبت، و ادب کند به غیر عقوبت؛ آن وقت تقاضا می دارد که مرا به عقوبت، ادب نکن!

این جمله خیلی جمله غریبی است! خیلی پر معنا است! چه قسم است؟ مگر ممکن است خدا انسان را ادب کند به عقوبت؟!

عقوبت: یعنی عقاب؛ یعنی گوش مالی و تنبیه.

### معنای ادب و اهمّیت آن در راه سیر و سلوک

ادب: یعنی در صراط مستقیم وارد شدن، و کار انسان معتدل شدن، و به هوش آمدن و متنبّه شدن. به خلاف افرادی که ادب ندارند - حالا ادب در هر موردی به مناسبت خود او است -، یعنی در صراط مستقیم نیستند؛ یا جنبه افراط دارند، یا جنبه تفریط دارند؛ یا تند می روند، یا کند می روند؛ یا شرایط و آداب آن محل و مجلس را ملاحظه نمی کنند، یا از شأن مولا غافل و جاهل اند و متنبّه نیستند. اینها افرادی هستند که به شرایط عبودیت و مولویت واقف نیستند. شخصی که ادب دارد، یعنی آن کسی که این جهات را می داند و واقف به این جهات است. و البته بنده باید در صراط عبودیت، دارای ادب باشد؛ چون بی ادب را که به حرم پروردگار راه نمی دهند! <sup>۱</sup> آن وقت خداوند علی‌أعلیٰ که نظر رحمت با بندگان خود دارد، آنهايي را که می خواهد به حرم

---

<sup>۱</sup> عارف رومی، مولانا جلال‌الدین بلخی درباره اهمّیت ادب در مثنوی معنوی، دفتر اول می فرماید:

«از خدا جویم توفیق ادب \*\*\* بی ادب محروم ماند از لطف رب

بی ادب تنها نه خود را داشت بد \*\*\* بلکه آتش در همه آفاق زد

\*\*\*

هرچه بر تو آید از ظلمات و غم \*\*\* آن ز بی باکی و گستاخی است هم

هر که بی باکی کند در راه دوست \*\*\* رهزن مردان شد و نامرد اوست

خود راه دهد و از روی صفت رحیمیت خود، راهی برای آنها به نشئه دیگر باز کند، و راه مناجات آنها را با خود بگشاید، مسلماً باید آنها را ادب کند دیگر! تا بعد از اینکه آنها ادب شدند آن وقت روابط بین بنده و مولا براساس عبودیت و ربوبیت محفوظ می ماند، و بنده قابلیت پیدا می کند که در صراط مناجات پروردگار بایستد و با او ردّ و بدل کند؛ این مال بنده ای است که دارای ادب باشد. حالا آن افرادی که ادب ندارند، از رحمت خدا دورند و بحث در آنجا نیست.

معلوم می شود که ادب خیلی امر مهمی است که خود حضرت سجّاد علیه السّلام می فرماید: «مرا که ادب می کنی، باید ادب بکنی؛ ولی به عقوبت ادب نکن!» پس ادب لازم است و بی ادبی خیلی بد است، از همه چیز در راه سیر و سلوک بدتر، بی ادبی است؛ چون همین که بنده از صراط ادب خارج شد، موجب درخشیدن برق غیرت و حمیت می شود و آن بنده را به کلی از درجات و از ادعاهای ساقط می کند.<sup>۱</sup>

### رعایت ادب در توصیف پروردگار و مناجات با خدا

ادب: یعنی استوار بودن در مقام. انسان کلامی زیاد نگوید، کم نگوید، مولا و خدای خود را به یک اوصافی که خودش قائل نیست و خودش متحمل نیست، توصیف نکند آن طور خدا را توصیف کند که واقعاً معتقد است، نه بیشتر؛ ولو اوصاف خدا بیشتر است، اما او توصیف نکند.

نگوید خدایا قربانت شوم! خُب می گوید: بیا بشو! چه کسی می خواهد قربان بشود؟! خودت گفتی قربانت شوم دیگر! حالا آدم برای رفیق بگوید قربانت شوم، مهم نیست؛ چون هیچ وقت او نمی گوید بیا بشو! و اگر بنا بود که عالم دنیا هم مانند عوالم دیگر، هر حرفش روی حساب و کتاب بود و این کلمات بر منصّه حقیقت می نشست و موضع خودش را پیدا می کرد، آن وقت معلوم می شد اینهایی که قربان هم دیگر می شوند، بین مشرق و مغرب بینشان فاصله است و از هم دیگر دور می شوند!

خدایا تو چینی، تو چنانی! ما را عذاب کن، اما آنچه ما می خواهیم به ما بده! ما را ببر در جهنم، اما از رحمت ملاقات و زیارت خودت ما را دور مکن! هر عذابی و هر مسکنتی به ما بدهی ما راضی هستیم، اما ما را به مقام فنا و به مقام وصل برسان و ما را به جمال خودت نائل گردان! خدا می گوید: چه می گویی؟! هر عذابی می خواهی، تو را عذاب بکنم و هر بدبختی ای به تو بدهم؟ بسم الله، حاضر باش! تعارف که ندارد.

### حکایتی از آیه الله سید جمال الدین گلپایگانی در آداب مناجات با خدا

مرحوم آقای آقا سید جمال الدین گلپایگانی - رحمة الله علیه - از علمای بزرگ نجف بود و مرجع تقلید

---

از ادب پر نور گشته است این فلک \*\*\* و ز ادب معصوم و پاک آمد ملک»

(محقق)

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون مسئله ادب نگاه داشتن، رجوع شود به لبّ اللباب، ص ۱۱۶ - ۱۱۸.

بود، و دارای اخلاق بود، دارای علم بود، دارای ادب بود، مرد سالک و مراقبی بود؛ ایشان به خود بنده می گفت: من می رفتم این حلقه های امیرالمؤمنین علیه السلام را می گرفتم و تکان می دادم و می گفتم: هر بدبختی و هر بلایی می خواهید به سر من بیاورید، بیاورید، ولی آن حاجتی که من می خواهم بدهید!

یک ساعت، دو ساعت به اذان صبح مانده، در زمستان های سرد می رفتیم پشت در صحن می نشستیم، خودمان را به این در می مالیدیم تا بعد از یک ساعت در صحن را باز کند، که اول کسی که وارد صحن می شد ما بودیم. می رفتیم و تقاضا می کردیم پیش امیرالمؤمنین و گریه می کردیم و... که هر فقری، هر بیچارگی و هر چه می خواهد بیاید، ولی آنچه ما می خواهیم، بدهید!

خُب جداً هم می گوید، واقعاً هم می گوید؛ نه اینکه دروغ باشد، واقعاً در آن حالی که دارد، این چنین دعا می کند. چنین حالی دارد که آنچه من می خواهم، بدهید در مقابل تمام مصائب و آلامی که متصور است بر من وارد شود. من باب مثال: کوه بر سر من خراب شود، بدن من قطعه قطعه شود، فقر بر من مستولی شود، تمام افراد و عشیره من از دار دنیا بروند، و خلاصه هر بلایی که بر حضرت ایوب و حضرت یعقوب و بعضی از انبیا وارد شد، بر من وارد شود؛ ولی آن حاجتی که من می خواهم، بدهید.

ایشان می گفت:

کم کم زمینه اش شروع شد، یک زمینه مختصر از همین گرفتاری فقر؛ ما مبتلا شدیم به بی پولی، پول برایمان نیامد. نیامد، نیامد، نیامد - در همان زمانی که در نجف به عنوان تحصیل رفته بودیم - چندین ماه نیامد. دیگر هر چه می توانستیم قرض کنیم، قرض کردیم؛ پیش بقال ها حسابمان پر شد، دیگر از آنها خجالت می کشیدیم! دیگر هیچ جا نمانده بود! چندین ماه اجاره خانه عقب افتاد و صاحب خانه اسباب های ما را بیرون ریخت! ما اسباب ها را بردیم در یک حجره مسجد کوفه و خودمان و عیالمان در مسجد کوفه - که بیش از یک فرسخ با نجف فاصله دارد - زندگی می کردیم. صبح ها می آمدیم نجف برای درس، بحثمان را می کردیم و باز می رفتیم مسجد کوفه؛ جایمان آنجا بود دیگر! (مرحوم آقا سید جمال خلیلی قوی المزاج هم بود!)

عیالمان شروع کرد با ما داد و بیداد کردن: «آخر این چه زندگی است، این چه مسلمانی است، این چه دینی است، این چه آیینی است؟! خدا به تو این طور گفته است؟! آخر بلند شو! یک حرکتی، یک فلانی!» ما گفتیم: خُب بلند شو برویم پیش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، آنجا برو درد دلی می خواهی بکن! تابستانی گرم بود، با ایشان از مسجد کوفه آمدیم به نجف و من کنار صحن نشسته بودم روی این سنگ های داغ! و ایشان رفت داخل حرم، برای اینکه پیش امیرالمؤمنین علیه السلام گله کند. وقتی برگشت داخل کفش داری، دید کفشش را بردند! با پای برهنه و بی کفش، روی این زمین آمد و گفت: «این هم امیرالمؤمنین! ما بیچاره شدیم، دیگر چه کار کنیم!»

حالا هیچ خبری نیست ها! فقط یک خورده جلوی روزی گرفته شده است.

خدا به آدم می خواهد بفهماند: چه می گویی؟! هر بلایی به من می خواهی بدهی، بده؟! این حرف

چیست؟! آدم در دعای کمیل می خواند که:

فَهَبْنِي [يا اِلهِي و سَيِّدِي و مَوْلَايَ و رَبِّي] صَبْرْتُ عَلٰی عَذَابِكَ، فَكَيْفَ اَصْبِرُ عَلٰی فِرَاقِكَ؟! و هَبْنِي صَبْرْتُ  
عَلٰی حَرِّ نَارِكَ، فَكَيْفَ اَصْبِرُ عَنِ النَّظْرِ اِلٰی كَرَامَتِكَ؟!<sup>۱</sup>

«خدایا فرض کن در عقابی که به من می کنی و در آتشی که به من می ریزی، صبر کنم، من صبر می کنم؛  
اما چگونه من از تو دور باشم؟! فرض کن که مرا در آتش بیندازی و به عقوبات خودت و به گرمی آشت  
مبتلا کنی، من صبر می کنم؛ اما چگونه صبر کنم از آن نظر رحمتی که تو بر من می اندازی، و اگر نیندازی  
من چه کنم؟!»

اینها را مولا امیرالمؤمنین می خواند، ما هم می گوئیم: یا الله! بهشت برای بچه هاست! ما که نباید از خدا  
بهشت و حورالعین و درخت و این چیزها بخواهیم؛ ما باید کمال بخواهیم. ترس از آتش، برای افرادی است  
که بین آنها و بین پروردگار بینونت و جدایی است؛ ما که گل سر سبد عالمیم و از این مراحل گذشتیم و عبور  
کردیم، دیگر لقاء خدا و وصول و... را می خواهیم ترس از جهنم دیگر کار ما نیست. نمی بینید مولا امیرالمؤمنین  
در دعای کمیل چه می فرماید؟! دو سه تا از این فقرات هم بیان می کنیم و معنا می کنیم و می پیچیم و پرونده را  
روی هم می گذاریم و تمام شد، خیال می کنیم که با [صرف] گفتار، مسئله تمام است. می گوید: بسم الله، بفرما!  
این حرف هایی که زدی بیا استنطاق کن! آخر برای این کلاسی که طی کردی، حالا اینجا امتحان بده ببینیم  
نمره ات چند می شود؟!

### نجات و سعادت انسان به وسیله اعتراف به کوتاهی و اشتباه

آقا سید جمال می گفت:

فقر غلبه کرد، غلبه کرد، غلبه کرد، غلبه کرد، به جایی رسید که من می رفتم این حلقه ها را تکان می دادم  
و می گفتم: یا امیرالمؤمنین! غلط کردم آنچه را گفتم! پس گرفتم! ما هیچ طاقت نداریم، هیچ هیچ! غلط  
کردم!<sup>۲</sup>

وقتی آدم گفت: غلط کردم! آن وقت می گویند: خیلی خوب، حالا که اعتراف به غلط کردی، بیا با  
هم دیگر بنشینیم، راه برویم!

ما بنده ایم؛ بنده طاقت هیچ چیز ندارد آقا! طاقت ندارد یک سوزن در بدنش فرو کنند.

### لزوم مناجات با خدا طبق اقتضای حال سلوکی فعلی

آنجایی که می بینید ابن فارض می فرماید:

<sup>۱</sup> مصباح المتعبد، ج ۲، ص ۸۴۷؛ اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۷۰۸. فقراتی از دعای شریف کمیل.

<sup>۲</sup> جهت اطلاع بیشتر، رجوع شود به مطلع انوار، ج ۲، ص ۲۴۰، تعلیقه.

«عَذَّبَ بِهَا شَيْئًا غَيْرَ الْبُعْدِ!»<sup>۱</sup>

او دارد می گوید؛ ما نباید بگوییم! او در یک حالی است که دارد این جمله را می گوید، و در آن حال اگر او را هر عذابی بکنند غیر از دوری، می پذیرد. «او می پذیرد» یعنی جنبه عبودیت در مرحله فنا رفته است؛ قطعه قطعه اش هم کنند او درک نمی کند! آن وقت اگر انسان در آن لحظه بگوید، درست است.

کما اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام هم که می فرمود، درست می فرمود؛ او که غلط نمی فرمود، اما در آن حال امیرالمؤمنین بود که چنین جمله ای را می گفت؛ این را می گویند: «کلام بر اقتضای حال گفتن» تا آدم این حال را ندارد، نباید از این حرف ها بزند: هر عذابی می خواهی مرا بکنی، بکن! خب بسم الله، بفرما!

### شرح مصائب آقا سید جمال الدین گلپایگانی

یک وقت من خدمت مرحوم آقا سید جمال رفتم، - بنده هفته ای یکی دو مرتبه، خدمت ایشان می رفتم و ایشان یک ساعت ما را نصیحتی می کرد، و به خصوص به ترک معصیت خیلی اصرار داشت و می فرمود: «تمام این سیر و سلوک متوقف است بر ترک معاصی.» - هوا خیلی گرم بود! ایشان داخل اطاق خودش در طبقه فوقانی افتاده بود و در آن وقت جمیع ابتلائات و گرفتاری ها برای ایشان بود! یعنی دو تا مرض مهم داشت؛ یکی مرض پروستات، که سوراخ کرده بودند و به وسیله یک لاستیکی ادرار می آمد در ظرفی در زیر تختی که روی آن تخت افتاده بود، و یک مرض هم مرض قلب بود. و سن ایشان از نود سال هم متجاوز بود. ایشان خیلی سخت مقروض شده بود، و قرض هم از آنجا هایی که قرض می گرفتند، پُر شده بود. خانه اش را هم برای اینکه یکی از آقازاده هایش در بیمارستان به مناسبتی، مریض شده بود به چهارصد دینار برای معالجه او گرو گذاشته بود. بعضی از گرفتاری های دیگری هم داشت، و عیالشان هم با ایشان دعوا کرده بود که من می خواهم تابستان بروم برای سفر ایران و سفر امام رضا.

### سید جمال الدین گلپایگانی: کسی که عرفان ندارد نه دنیا دارد نه آخرت!

این مرد با این حال و آن بی پولی و اینجا هم که هوا خیلی گرم بود و بعضی ابتلائات دیگر، من وارد شدم در اطاقش دیدم دارد گریه می کند و صحیفه سجّادیه می خواند - ایشان خیلی صحیفه سجّادیه می خواند -، تا من را دید گفت: «بیا بنشین، بنشین!» خنده ای کرد و گفت: «سید محمدحسین، می دانی یا نه؟!» گفتم: چه آقا؟ گفت:

<sup>۱</sup> دیوان ابن فارض، ص ۹۹:

«عَذَّبَ بِهَا شَيْئًا غَيْرَ الْبُعْدِ عَنْكَ، نَحْدُ \*\*\* أَوْفَىٰ مُحِبِّ بِمَا يُرْضِيكَ مُبْتَهَجٍ»

«مرا با هر آنچه می خواهی به غیر از دوری و فراق، عذاب کن؛ تا مرا با وفاترین مُحب و عاشقی بیابی که هر آنچه تو را راضی نماید پذیرا است و با بهجت و شادی به استقبال آن می شتابد.» (محقق)

«من را که می بینی، خوشم، خوش! کسی که عرفان ندارد نه دنیا دارد نه آخرت!»

چون می دانست که من به گرفتاری های او وارد هستم و مطلعم، این جمله را گفت - گفت:  
«خوشم! کسی که عرفان ندارد نه دنیا دارد نه آخرت!»<sup>۱</sup>

بعد از اینکه انسان متنبه می شود و بیدارش می کنند و می رسانند به این جاهایی که ابتلائات هم بر او وارد می شود؛ اما دیگر آن ابتلائات را از ناحیه غیر خدا نمی بیند، می بیند که پروردگار روی دست رحمت، این ابتلائات را بر او وارد کرده است.

### اقسام ابتلائات سالکین

خلاصه، ابتلائات برای سالکی که می خواهند او را ادب کنند، دو قسم است:

#### قسم اول: تأدیب بر اساس عقوبت

قسم اول: یک ادبی است بر اساس عقوبت؛ یعنی می خواهند بگویند درست بایست، پس گردنی می زنند، و آدم که پس گردنی می خورد خُب صاف می ایستد دیگر؛ تا دو مرتبه غافل می شود و رویش را این طرف و آن طرف می کند، یک پس گردنی دیگر، دو مرتبه درست می ایستد؛ باز غافل می شود اینطرف و آنطرف، یک پس گردنی دیگر.

انسان اسب و الاغ را رها کرده و مقداری هم برایش کاه و جو این طرف ریخته است؛ اما این چشمش را بلند می کند و می اندازد به چمن مردم و می پرد در چمن! تا پرید در چمن، یک تازیانه به او می زنند و ردش می کنند، برو عقب! دو مرتبه این که می رود از کاه و یونجه خودش مشغول خوردن شود، غفلت می کند و دو مرتبه خودش را می اندازد در چمن مال مردم و این چمن ها را می مالد به هم، دو مرتبه می آیند یک تازیانه به او می زنند. این را می گویند: «تأدیب به عقوبت»؛ یعنی با شلاق آدم را متوجه می کنند.

غرور، انسان را می گیرد و می گوید: من! من چنین، من چنان، من چنان! من آن کسی هستم که رستم و افراسیاب با هم دیگر چنین بودند! من چنین هستم که فلان را ...

این همه بودند، بودند، بودند، به تو چه مربوط است! ما چه کاره هستیم در این دنیا؟!

یک وقت انسان اصلاً در راه نیست، که رهایش می کنند و عنان را گردن خودش می اندازند. این اسب می رود و این چمن ها را می مالد و در آنجا که چاه کنده اند، می افتد در آن چاه، و استخوانش خورد می شود. اینها هیچ؛ اما آن کسی که خدا نظر رحمت به او دارد و می خواهد او را ادب کند، آن وقت که غرور آدم را گرفت گوش مالی می دهد، بیدار باش می دهد که در موقف خودت بایست و بدان که چه کسی هستی! بدان که بنده

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون حالات معنوی مرحوم آیه الله سید جمال الدین گلپایگانی، رجوع شود به معاد شناسی، ج ۹، ص ۱۱۵؛ مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۹۷ - ۴۲۲.

هستی! من و ما نکنی ها! اینها را بگذار زمین! چیزی را به خودت نبند! منیت را به خودت نبند! آن وقت چه کار می کند، منیت را به خودش می بندد؟ این کسی که می گفت: «منیت» و راضی نیست که مثلاً با دو نفر و با دو تا آدم بزرگی صحبت کند و از آنها تقاضایی کند و امور خودش را با آنها مشورت کند، یک بلایی به سرش می آید که این باید بیاید به یک آدمی که ده درجه از او پست تر است، التماس کند که بیا کار من را درست کن! من بیچاره ام!

اسباب را این طور می کشند؛ یک قسمی پیش می آورند که انسان اگر صد هزار تومان پول می خواست، ممکن بود به یک نفر بگوید که: آقا من صد هزار تومان پول می خواهم، و او فوراً برای قضای حاجتش می داد؛ ولی این حاضر نمی شد بگوید! این قدر منیت بود! یک جایی می آورند و به یک قسم بیچ و مهره را با هم دیگر سوار می کنند که انسان محتاج یک فلس و یک شاهی پول می شود، آن وقت می آید التماس می کند و تقاضا می کند که آقا یک فلس پول به من بده و الا من می میرم!

خلاصه آن استکبار و آن منیت را به هم می زنند؛ این انسانی که سالم است و به سلامت خودش مغرور است، یک مرتبه او را به یک مرض مبتلا می کنند که دیگر شب و روز از آن مرض خواب ندارد و فکر ندارد، اصلاً قبر را در مقابل خودش کنده می بیند! این کسی که به این منزلی که دارد مغرور است، یک بلایی به سرش می آورند به یک همسایه بدی مبتلایش می کنند، مثل اینکه همیشه در قلب و در جگر او، کارد فرو رفته است. این را می گویند: تأدیبه به عقوبت؛ یعنی متوجه باش و امرت را به ما بسپار! اگر می خواهی خودت بار را بکشی و خودت متحمل بشوی، بشو، ولی اینها هم دنبالش هست. این یک قسم تأدیبه است.

### قسم دوم: تأدیبه به لطف

قسم دوم: يك قسم تأدیبه هم هست اما تأدیبه به عقوبت نیست و آدم را گوش مالی نمی دهند. آدم تا سرش را این طرف و آن طرف می کند، يك صدای لطیفی از بالا می آید: «عزیزم، چرا رویت را آن طرف کردی؟!» و آدم متوجه می شود. حُب بین این عزیزم و بین گوش مالی خیلی فرق است دیگر! آدم دومرتبه سرش را بالا می کند و می گوید: اَسْتَغْفِرُ اللهَ، ما این قدر کار بدی کردیم که خدا به ما گفت: عزیزم، چرا این کار را کردی! باز هم که شخصی غافل می شود، دومرتبه يك ندا می آید. شب های ماه رمضان تا صبح ملائکه ندا می کنند:

ای گناه کارها بیایید! بیایید! در خانه رحمت باز است، ما می پذیریم، گناهان را می آمرزیم، دعاها را مستجاب می کنیم! دنبال شهوات نروید و غفلت نکنید! بیایید سراغ ما!

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۴، ص ۶۷:

«عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يُقبلُ بوجهه إلى

ملائکه، شب‌های جمعه از اول شب تا طلوع فجر، دائماً از آسمان می‌آیند و برمی‌گردند و ندا می‌دهند:

**هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ؟ هَلْ مِنْ دَاعٍ؟** «کسی هست استغفار کند؟ کسی هست خدا را بخواند؟» ما دعای او را

مستجاب می‌کنیم و دعوت او را قبول می‌کنیم و رد نمی‌کنیم! ای آدم‌های عاصی بیایید!

اینها تأدیب است ها! اما تأدیب به عقوبت نیست؛ تأدیب به لطف و رفق است. و این خیلی خوب است

دیگر! یعنی بنده طاقت ندارد که خدا او را ادب کند به عقوبت. و چه کسی است که بتواند بگوید: خدایا بیا ما را ادب کن به عقوبت؟!

مرحوم حاج سید جمال‌الدین که سال‌های سال سلوک کرده بود و در این رشته استوار بود و زحماتی

کشیده بود و...، این تازه می‌رود خدمت امیرالمؤمنین و می‌گوید: «آنچه من می‌خواهم به من بده و هر کاری

می‌خواهی بکن!» یک پیچ را می‌گیرند و یک‌خورده محکم می‌کنند، از آن آچارهایی که هست - احتیاج به

آچار فرانسه و آچار شلاقی و آچار قفلی و... نیست - با نوک گردگیر این پیچ را محکم می‌کنند، کار تمام

---

النَّاسِ فَيَقُولُ:

يَا مَعْشَرَ النَّاسِ! إِذَا طَلَعَ هَيْلَالُ شَهْرِ رَمَضَانَ غَلَّتْ مَرَدَّةُ الشَّيَاطِينِ، وَفُتِحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَأَبْوَابُ الْجَنَانِ

وَأَبْوَابُ الرَّحْمَةِ، وَغُلَّتْ أَبْوَابُ النَّارِ، وَاسْتَجِيبَ الدَّعَاءُ، وَكَانَ لِلَّهِ فِيهِ عِنْدَ كُلِّ فِطْرِ غَتَاءٌ يُعْتَقُهُمُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ،

وَيُنَادِي مُنَادٍ كُلَّ لَيْلَةٍ: «هَلْ مِنْ سَائِلٍ؟ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ؟ اللَّهُمَّ أَعْطِ كُلَّ مُنْفِقٍ خَلْفًا، وَأَعْطِ كُلَّ مُمْسِكٍ تَلْفًا!»

حَتَّى إِذَا طَلَعَ هَيْلَالُ سُؤَالِ نُوْدِيِّ الْمُؤْمِنُونَ: «أَنْ اَغْدُوا إِلَيَّ جَوَائِزِكُمْ فَهَوَ يَوْمُ الْجَائِزَةِ»

ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا - وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ - مَا هِيَ بِجَائِزَةِ اللَّتَانِيرِ وَلَا الدَّرَاهِمِ! «ترجمه:

«امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روی به مردم می‌کرد و می‌فرمود:

«ای جماعت مردم! هنگامی که هلال ماه رمضان آشکار گردد، طاغیان و عصیان‌گران شیاطین در غلّ و زنجیر

شده، و درهای آسمان و درهای بهشت‌ها و درهای رحمت باز شده، و درهای آتش بسته می‌شوند، و دعا مورد

اجابت قرار می‌گیرد. و خداوند در هنگام هر افطار آزادشدگانی دارد که از آتش جهنم آزاد می‌نماید. و منادی

هر شب ندا سر می‌دهد: آیا درخواست‌کننده‌ای هست؟ آیا استغفارکننده‌ای هست؟ خداوندا برای هر

انفاق‌کننده‌ای جایگزینی قرار بده؛ و به هر ممسک و بخل‌ورزنده‌ای تلف و خسارتی وارد ساز!

و هنگامی که هلال ماه شوال آشکار گردد به مؤمنین ندا می‌شود: بشتابید به سوی جوایزتان، که امروز

روز جایزه گرفتن است!»

سپس امام ابو جعفر باقر علیه السلام فرمودند: سوگند به آن که جانم در دست اوست، این جایزه، از جنس درهم و دینار نیست!

(بلکه از هدایا و جایزه‌های معنوی است.) «(محقق)

عَلَمَةُ الدَّاعِي، ص ٤٨؛ تفسیر القمّي، ج ٢، ص ٢٠٤.

می‌شود. این غرور و استکبار و... در هم می‌ریزد. آب دهان و آب بینی او با هم یکی می‌شود! این قدر قوا و استعدادها از بین می‌رود و ضعیف می‌شود!

اما اگر ادب به غیر عقوبت شد، با لطف می‌برند و می‌برند و می‌برند به طوری که اصلاً حس نمی‌کند!

### تأدیب به لطف از اسرار شریعت و سلوک

چقدر حضرت سجّاد علیه السّلام وارد به مسئله بوده است! اصلاً این خصوصیات در مقام سلوک مثل یک آفتابی در مقابلش روشن بوده که چه خبر است! و الاً مثل این دعا را مگر همه کس می‌تواند بکند؟! از معجزات قرآن این است که این قسم ادبی که پیغمبر در مقابل پروردگار در قرآن مجید دارد و به ما تعلیم می‌کند، و این اذکاری که می‌گوید: لا إله إلا الله و سبحان الله، اختصاص به آن حضرت دارد و کسی که خاتم النبیین نباشد اصلاً نمی‌تواند مسیر را این طور باز کند و ذکر را این طور بگوید! و کسی تا مثل حضرت سجّاد نباشد نمی‌تواند بگوید: «إلهی لا تؤدبنی بعقوبتک!»

من بنده‌ام، من قدرت ندارم، من چیزی ندارم؛ مرا به عقوبت می‌خواهی ادب کنی؟! من کجا می‌توانم؟! نه اینکه بچه ما را بگیرد و بکشد، خانه را بر سر ما خراب کنی، مثل حضرت ایوب آن بلاها را بر سر ما بیاورد، مثل حضرت یعقوب ما را به فراق یوسف مبتلا کنی، نه، نه، نه، نه، نه! از این عقوبت‌ها پایین‌تر، پایین‌تر، پایین‌تر، حتی یک دانه پشه اگر شب بیاید سراغ ما و سر به سر ما بگذارد، آن شب ما جهنم است و دیگر ما تا صبح خواب نداریم؛ یک دانه پشه! یک دانه مگس اگر بنا شود سر به سر انسان بگذارد، مدام انسان او را می‌زند و دو مرتبه می‌آید می‌نشیند! آدم بیچاره می‌شود، آخر دنبال این مگس کجا برود و او را بگیرد و بکشد؟! تا می‌خواهد بزند، فرار می‌کند؛ آدم هم که بال ندارد برود دنبالش. انسان، بیچاره ذلیل یک مگس و یک دانه پشه است! از این بیاید پایین‌تر، از مگس پایین‌تر، از پشه پایین‌تر، از آنچه کوچک‌تر از آن دیگر فرض نمی‌شود، شما فرض کنید، ما طاقت نداریم، ما طاقت نداریم!<sup>۲</sup>

حضرت می‌فرماید: «ما طاقت نداریم!» و درست هم همین است. خدایا ما بنده تو هستیم و محتاج به تو، همه چیز ما مال تو است، ما چیزی برای خودمان نداریم تا آنچه را که داریم برای خود نگاه داریم و آنچه

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون ادب انبیا علیهم السّلام در قرآن کریم و معنای ادب و مصادیق آن در جوامع مختلف، رجوع شود به *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۶، ص ۳۶۶ - ۴۳۳.

<sup>۲</sup> *نهج البلاغه* (عبد)، ج ۴ ص ۲۳۴.

«مسکین» ابن آدم؛ مکتوم الأجل، مکنون العلیل، محفوظ العمل، تؤلمه البقّة و تقتله الشّرقة و تُتینه العرقة! «بیچاره فرزند آدم؛ زمان مرگش پنهان است، بیماری‌ها و دردهایش بر او پوشیده و مخفی است، کردارش ثبت و ضبط می‌شود، پشه‌ای او را می‌آزارد، جرعه آبی وی را از پا درمی‌آورد و قطره‌ای عرق وی را بدبو می‌سازد!» (محقق)

نداریم از تو تقاضا کنیم. امور دنیای مان الحمد لله خوب است و آخرت را از تو می خواهیم، زندگی مان خوب است و مغفرت را از تو می خواهیم، دکان و تجارت مان خوب است و مکه و مدینه از تو می خواهیم؛ نه، هیچ چیزی نداریم! اگر انسان بگوید: خدایا، الحمد لله امر دنیایم خوب است، آخرت به من بده! یعنی در دنیا محتاج به تو نیستیم. جداً بگوید، معلوم می شود چه خبر است؛ دروغ می گوید، دروغ! یک قطره آب به انسان دیر برسد، ناله انسان بلند است؛ ناله بلند است که یک قطره آب دیر رسیده است!

آدم کجا می تواند بگوید امور دنیا مهم نیست؟! ما آب نمی خواهیم؟! نفس نمی خواهیم؟! اینکه تنفس، مجانی همه جای عالم را هوا گرفته است، مهم نیست؟! ما در این ضرورات زندگی محتاجیم به خدا؛ در همین نفسی که داریم می کشیم محتاجیم و باید بدانیم که این از پروردگار دارد به ما می رسد و ما محتاجیم. اگر همین راه نفس بسته شود، دو دقیقه یک دقیقه، چند لحظه، این نفس به آدم دیر برسد، مثل این است که می خواهند آدم را خفه کنند؛ انسان چه حالی دارد؟!

### حکایت مرحوم حاج هادی ابهری از ژاندارم خودبین

خدا حاج هادی ابهری را رحمت کند، می گفت:

یک سفر می رفتم به قزوین و از اینجا ماشین نبود - سال های قبل است - جلوی یک ماشین باری نشستم که برویم به قزوین. کنار من هم یکی از آن ژاندارم ها و امنیت های ها نشسته بود. این ماشین در چهارراه کرج، برگشت؛ داخل رودخانه، و ما آن زیر بودیم و دیگر راه نفس هم بسته شده بود و اگر تا چند لحظه نرسیده بودند، آنجا مرده بودیم!

می گفت:

خُب من نمرده بودم و می شنیدم که این ژاندارم پهلوی من می گفت: «من ژاندارم! من ژاندارم! به من برسید!» من هم توی دلم می گفتم: آره تو ژاندارمی اما اینجا دیگر ژاندارمی به درد نمی خورد!

حاج هادی می گفت:

همین نسیمی که قیمت ندارد، وقتی انسان به آن درد مبتلا می شود، می فهمد چقدر قیمت دارد! همین نسیم! یک نسیم که بوزد، آدم مرده را زنده می کند؛ اگر نوزد مرده است.

پس ما در یک نسیم هم محتاجیم، یک نسیم! «إلهی لا تُؤدبُنی بِعُقُوبَتِكَ!» خوب توجه کردید؟

و لا تُمَكِّرُ بى فی حیلَتِكَ؛

حیلة به معنای حذاقت و شدت نظر و تیزی ذهن است. وقتی می گویند انسان در کاری حيله می کند، معنای اصلی حيله این است که نظرش را تند می کند و با یک تیزی و زیرکی می خواهد از اساس آن مطلب سر در بیاورد.

«خدایا! در حيله ای که با من داری (یعنی در این نظر و در این حذاقتی که با من داری و در این تیزی

که در امور من داری)، با من مکر مکن!»

«مَكْرَهُ» و «مَكْرَ بِهِ» يك معنا دارد؛ «لا تَمْكُرِي» ای: لا تَمْكُرِي، با من مکر نکن! خدعه نکن!

### معنای مکر و خدعه خداوند

خدعه یعنی چه؟ مگر خدا هم خدعه می‌کند؟! نه، خدعه‌ای که خدا می‌کند این است که عکس‌العمل خدعه انسان را به خود انسان برمی‌گرداند. خدعه خدا همین است که انسان با خدا خدعه می‌کند، آن وقت خدا انسان را متوجه خدعه‌اش نمی‌کند و رهايش می‌کند. خدعه انسان به خدا نمی‌رسد، برمی‌گردد و گریبان خودش را می‌گیرد؛ چون انسان از حکومت خدا خارج نیست و نمی‌تواند قدرتی و علمی داشته باشد و یک نقشه‌ای بکشد که آن نقشه، خدا و اراده خدا را عقب بزند و غلبه کند؛ این طور نیست، چون هرچه انسان خدعه کند، باز در حکومت خود خدا است. و خدعه به خدا، یعنی من می‌خواهم تو را گول بزنم و از امر تو سبقت بگیرم! این که نمی‌شود؛ پس همین ناشی از نفهمی و جهل اوست و همین جهل او یک بلایی به سر خودش می‌آورد. پس آن کسی که می‌خواهد به خدا خدعه کند، دارد به خودش خدعه می‌کند؛ به خدا که نمی‌شود خدعه کرد. آن وقت اگر خدا انسان را به این خدعه متوجه کند انسان استغفار می‌کند و برمی‌گردد و روش خودش را عوض می‌کند و دیگر خدعه نمی‌کند؛ و اگر متوجه نکند و انسان را رها کند، خدا به این انسان خدعه کرده است، یعنی عنان را گردن خود انسان گذارده و خدعه را به خود انسان برگردانده است.

موش نمی‌تواند در مقابل گربه فرار کند، بلکه گربه با این موش بازی می‌کند؛ گربه اینطرف و موش هم آنطرف، و این گربه آرام نشسته و تماشا می‌کند و بعضی اوقات چشمش را روی هم می‌گذارد تا ببیند موش چه کار می‌کند، و موش هم در عالم خودش می‌خواهد خدعه کند و این گربه را گول بزند و او را غافل کند و فرار کند. موش تکان نمی‌خورد، نمی‌خورد، نمی‌خورد، یک مرتبه خدعه می‌کند و فرار می‌کند و خیال می‌کند که دارد به گربه خدعه می‌کند و او را گول می‌زند؛ دیگر نمی‌فهمد که این گربه چشمش را روی هم گذاشته و از آن زیر، دارد جاننش برای این موش می‌رود و تمام این پنجه‌ها و چنگال‌ها کشیده شده است و با یک پرش، او را طعمه خودش می‌کند! تا این موش می‌خواهد خدعه کند و از دست او فرار کند و از حکومت او خارج شود، یک تکانی که به خودش می‌خورد، این گربه می‌پرد آنجا و با دست بر سر موش می‌زند اما او را نمی‌کشد و دومرتبه می‌آید سر جایش می‌نشیند. می‌گوید: ساکت باش! تکان نخور! کجا فرار می‌کنی؟! این قدر این موش بیچاره را بازی می‌دهد، بازی می‌دهد، بازی می‌دهد! خب بیا در وهله اول تسلیم بشو دیگر! تسلیم نمی‌شود، مدام ردّ و بدل می‌شود.

خدایا! ما فهمیدیم که همه کار دست تو است؛ دیگر چرا آدم با خدا بازی کند؟! وقتی می‌بینیم که همه کار از خدا برمی‌آید و از غیر خدا بر نمی‌آید، چرا خدا را مدام امتحان می‌کنیم؟!

شما خیال می کنید ما خدا را امتحان نمی کنیم؟! مدام روزی هزار مرتبه امتحان می کنیم که ببینیم آیا راست در آمد؟! مدام توکل می کنیم تا ببینیم آیا دنبال توکل چیزی هست؟ امر خودمان را به خدا می سپاریم و به دنبالش نگاه می کنیم که آیا راست در می آید یا نه؟ اینها همه امتحان است! او هم بزرگوار است، و واقعاً بزرگوار است! عجب خدای بزرگواری است که ما این همه داریم او را امتحان می کنیم، ولی او این قدر بزرگوار است که یک وقت به روی ما نمی آورد که: ای بنده، تو داری مرا امتحان می کنی؟! من دارم شما را امتحان می کنم!! خیلی بزرگوار است ها!!

مثل بچه ای که به پدر و مادرش جسارت می کند و پدر و مادر به روی خودشان نمی آورند و از او معذرت می خواهند و می گویند: در فلان امر، ما معذرت می خواهیم، ما به شما جسارت و بی ادبی کردیم!

ما داریم به خدا خدعه می زنیم و مدام یک کار یواشکی می کنیم و می گوئیم مهم نیست و إن شاء الله خدا نمی فهمد! این کار، آن کار، این کار، آن کار و...؛ ولی خداوند علیّاً علیّی حَذاقَتِ نَظَرِ دَارِد، علم دارد، (عَلِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ) است و تمام کارها در دست اوست، در مُثْتِ اوست، در مُشِيَّتِ اوست. اگر نظر رحمت داشته باشد، ما را متوجه می کند ولو اینکه به واسطه عقوبت باشد و ما را ادب کند چون ادب کردن به واسطه عقوبت، بهتر از این است که اصلاً ادب نکند و انسان در مرحله استدراج برود تا اینکه برسد به اسفل السافلین.

### معنای استدراج

استدراج می دانید یعنی چه؟ یعنی عنان را به گردن انسان می اندازند و انسان خودسر می شود، درجه به درجه، کم کم، پایین می آید، به طوری که خودش هم نمی فهمد دارد پایین می آید؛ می گوید: الحمد لله حالم خوب است، روحم خوب است، دنیایم خوب است، آخرتم خوب است، چه کسی از من بهتر؟ ولی نمی فهمد چه بلایی دارد به سرش می آید. اگر او را یک مرتبه هُل بدهند به سوی پایین، این یک تکانی می خورد؛ ولی یک مرتبه هُل نمی دهند، کم کم او را می آورند پایین که خودش هم نمی فهمد. و بزرگ ترین عذاب، استدراج است! یعنی انسان درجه به درجه پایین می آید و نمی فهمد. و چون خداوند علیّاً علیّی نظر رحمت دارد، آن کسی که با پروردگار می خواهد حيله و خدعه کند و از امر پروردگار جلو بیفتد، او را متوجه می کنند؛ اما اگر خداوند علیّاً علیّی بخواد او را متوجه نکند، این خدعه ای که انسان به خدا کرده است به خود انسان بر می گردد؛ این می شود مکر خدا.

(وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ)<sup>۲</sup> «این مردم و این دشمنان، مکر می کنند؛ خدا هم مکر

می کند، اما مکر خدا خیلی مورد رحمت و پسند است!»

<sup>۱</sup> سوره حشر (۵۹) آیه ۲۲.

<sup>۲</sup> سوره آل عمران (۳) آیه ۵۴.

مکر خدا مثل مکر ما نیست؛ یعنی او آن مکر ما را به ما برمی گرداند.

### خدعه مردم به خدا: خدعه با خودشان!

﴿يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِّعُهُمْ﴾<sup>۱</sup> «اینها می خواهند خدا را خدعه بزنند و گول بزنند، اما نمی دانند که خدا

دارد آنها را گول می زند.»

یعنی نفس خدعه ای که اینها می خواهند به خدا بکنند، خدعه ای است که خدا دارد به اینها می کند. اینها کاری می خواهند بکنند که خدا نفهمد، اما نمی دانند همین کاری که از روی نفهمی می کنند خدعه ای است که دارند به خودشان می زنند؛ چون این کاری که انسان از روی نفهمی می کند، از مرئی و منظر خدا که دور نمی شود، بلکه خودش کور و نابینا است و دارد آن عمل را در کوران جهالت و کوری دارد انجام می دهد.

آن کبکی که در زمستان خودش را از دست صیاد مخفی می کند، سرش را در برف فرو می کند که صیاد او را نبیند؛ اما مسکین نمی داند این که سرش را در برف فرو می کند برای این است که صیاد ببیندش، بلکه اصلاً این کار را می کند که صیاد او را بزند و بگیرد؛ و صیاد هم صاف می آید او را می گیرد. اگر می خواهی خودت را از دست صیاد مخفی کنی، باید بدنت را در برف ها مخفی کنی و آن نوک چشمت بیرون باشد و مراقب صیاد؛ نه اینکه سرت را در برف فرو کنی! سرت را در برف فرو کردی، خودت را نابینا کردی نه دیده صیاد را. پس این کبک به واسطه این عمل می خواهد از دست صیاد نجات پیدا کند، ولی نمی تواند و نمی داند که به واسطه همین عمل دارد خودش را در دست صیاد می اندازد.

این خدعه ای است که مردم دارند با خدا می کنند و نمی دانند که به نفس همین خدعه، مکر و خدعه ای است که دارند خودشان به سر خودشان می آورند؛ یعنی خدعه ای است که خدا دارد به آنها می کند و آنها را به عکس العمل و واکنش خدعه خودشان مبتلا می کند.<sup>۲</sup>

حضرت می فرماید: «پروردگارا! در حيله و شدت نظر و آن حذاقت نظر و دقتی که در امر من داری، با من مکر نکن!» یعنی من که دارم به تو مکر می کنم، من جاهلم و عبدم؛ رهایم کن و این مکر را به من برنگردان! عکس العمل مکر مرا به من برنگردان! اگر برگردانی خیلی بیچارگی است، خیلی خیلی بیچارگی است! اما نه، اگر به بزرگواری خودت بگذرانی، و ما را هم که بندگان جاهل هستیم متوجه کنی، حالا یا ادب کنی به غیر عقوبت و یا ادب کنی با عقوبت؛ باز هم بهتر از این است که مکر کنی با ما، یعنی عنان را به گردن ما بیندازی و ما را به خدعه خودمان متوجه نکنی و خدعه ما را به خود ما برگردانی، و آن وقت ما در عالم نابینایی و کوری

<sup>۱</sup> سوره نساء (۴) آیه ۱۴۲.

<sup>۲</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون معنای خدعه خدا و کیفیت برگشت خدعه انسان به خودش، رجوع شود به المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۱۶؛ و جهت اطلاع از مکر مذموم و مکر ممدوح، رجوع شود به المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۶۶.

یک عمری سیر می‌کنیم و نمی‌فهمیم از کجا سر در می‌آوریم و خیال می‌کنیم کار خوبی می‌کنیم و عمرمان را داریم به خوبی می‌گذرانیم، و نمی‌فهمیم که کجا داریم می‌رویم. این مکرری است که خداوند علی‌اعلیٰ به انسان می‌کند.

یک وقت انسان می‌خواهد با خدا حقه‌بازی کند، خدا هم فوراً به انسان می‌گوید: حقه‌بازی نکن آقا! این هم می‌گوید: آهان، چشم، چشم، معذرت می‌خواهم، و دیگر نمی‌کنم! اما یک وقتی انسان با خدا حقه‌بازی می‌کند و خدا هم خودش را به نفهمی می‌زند! انسان می‌گوید: عجب! واقعاً نظر شما این طور بود؟! او هم می‌گوید: بله بله! خُب ممنونم، خیلی خیلی محبت کردید! این می‌خواهد حقه‌بازی کند، ولیکن دارد به نظر محبت و به نظر خدمت به او تحویل می‌دهد، او هم به نظر خدمت و محبت تحویل می‌گیرد؛ لذا این شخص، بلا به سرش می‌آید.

اما نه، اگر متوجه‌اش کند که آقا، در این کارت اشتباه بود، فلان جایش اشتباه بود، فلان جایش ریا بود، فلان جایش سُمعه<sup>۱</sup> بود، فلان جایش استکبار بود، فلان جایش شائبه<sup>۲</sup> دوئیت و نفاق بود؛ این آدم متوجه می‌شود. و اگر نه، خدا به انسان برنگرداند، آدم متوجه نمی‌شود و مدام کار را انجام می‌دهد، می‌دهد، می‌دهد و... مدام از علم و قدرت و ثروت و عمر و عزت و سایر جهات انباشته می‌کند، و با اینها جهنم را کسب می‌کند، و متوجه هم نیست که دارد به سوی جهنم حرکت می‌کند؛ این، مکر در حيله است.

### خیری نیست مگر از جانب خدا

مِنَ اَيْنَ لِي الْخَيْرُ يَا رَبِّ، وَلَا يُوجَدُ اِلَّا مِنْ عِنْدِكَ؛ «خدایا! ای پروردگار من! خیر کجاست که من بروم این خیر را به دست بیاورم؟! آخر پیدا نمی‌شود مگر پیش تو.»  
و مِن اَيْنَ لِي النَّجَاةُ، وَلَا تُسْتَطَاعُ اِلَّا بِكَ؛ «نجات و رستگاری کجا است؟ اصلاً در تحت یدِ ما نمی‌آید و در تحت استطاعت و قدرت ما نمی‌آید مگر به واسطه تو.»

خیلی خوب می‌فرماید! یعنی اگر خیر در پیش تو بود، و در پیش غیر تو هم بود، پس ما تو را گول می‌زدیم و می‌رفتیم سراغ غیر تو و از آن خیرها جمع می‌کردیم. اگر نجات و سعادت و فلاح پیش تو بود و پیش غیر تو هم بود، ما محتاج نبودیم که تو ما را ادب کنی به غیر عقوبت، یا محتاج نبودیم که تقاضا کنیم که حيله و مکر را به ما برنگردانی و در حيله به ما مکر نکنی؛ ما تو را گول می‌زدیم و می‌رفتیم سراغ آن نجات و آن سعادت، و آن خیر را از ناحیه غیر تو می‌گرفتیم. ولی مسأله این است که هر خیری هر جا باشد پیش تو است، و هر نجات و رستگاری که متصور باشد مال تو است.

<sup>۱</sup> لغت‌نامه دهخدا: «سُمعة: شنوایدن عمل خیر خود را به مردم.»

وقتی مسئله این است که «و لا یُمكنُ الفِراؤُ من حُکومتِک!»<sup>۱</sup> دیگر از کجا برای من خیری باشد ای پروردگار من؟! تو پروردگار منی، تو ربّ منی! من نمی‌توانم که طلب خیر کنم، جایی خیر نیست و پیدا نمی‌شود مگر پیش تو! نجات و رستگاری نیست مگر اینکه تو آن نجات و رستگاری را مُستطاع می‌کنی؛ یعنی از ناحیه قدرت تو آن نجات و رستگاری برای ما پیدا می‌شود.

### بی‌نیاز نبودن محسن از رحمت خدا و خارج نبودن گنهکار از قدرت خدا

#### لا الذی أحسن استغنی عن عونک و رحمتک؛

«آن کسی که کار خوبی می‌کند، قدرتی دارد و آن کسی که نیکی می‌کند، بی‌نیاز از رحمت و کمک تو نیست (که کارهای خوب را به حول و قوه خودش بکند، و بدون کمک و رحمت تو در این کارهای خوبی که انجام می‌دهد مستقل باشد!)»

#### و لا الذی أساء و اجترأ علیک و لم یرضک خرّج عن سلطانک؛<sup>۲</sup>

«آن کسی هم که بدی می‌کند و کار زشت و قبح انجام می‌دهد، و دلیری می‌کند و بر تو چیرگی می‌کند و تجرّی می‌کند و پا از دایره عبودیت بیرون می‌گذارد و تو را راضی نمی‌کند، از قدرت و سلطان تو خارج نیست (یعنی در تحت قدرت تو دارد این کارها را می‌کند). آخر اگر انسان می‌توانست از قدرت پروردگار و حکومت او خارج شود و کار زشت کند، خُب خوشا به حالش! چون هر کاری می‌کند، در تحت حکومت و سلطان پروردگار نیست و خداوند نمی‌تواند در آن حیطة‌ای که او مشغول معصیت است، نفوذ پیدا کند؛ ولی نه، هر جا انسان کار زشتی انجام دهد و تجرّی کند، همان‌جا عین مُلک پروردگار و عین قدرت پروردگار است.<sup>۳</sup>»

<sup>۱</sup> مصباح‌المتهجّد، ج ۲، ص ۸۴۵، فقراتی از دعای شریف کمیل. ترجمه:

«و فرار از حیطة حکومت و فرمان‌روایی تو امکان ندارد!» (محقّق)

<sup>۲</sup> خ ل: عَن قُدْرَتِک.

<sup>۳</sup> جامع‌الأخبار، شعیری، ص ۱۳۰:

«و روى عن الحسين بن علی علیهما السلام: أنّه جاء رجلٌ و قال: أنا رجلٌ عاصٍ، و لا أصبرُ عن المعصية؛ فَعِظَنِي بِمَوْعِظَةٍ!»

قال علیه السلام: «فَعَلَ خَمْسَةَ أَشْيَاءَ، و أَذِنَ ما شِئْتَ! فأوَّلُ ذلك: لا تأکلُ رِزقَ الله، و أَذِنَ ما شِئْتَ! و الثَّانِي: أُخْرِجَ من وِلايَةِ الله، و أَذِنَ ما شِئْتَ! و الثَّالِثُ: أُطْلِبَ مَوْضِعًا لا يَراكَ اللهُ، و أَذِنَ ما شِئْتَ! و الرَّابِعُ: إذا جاء مَلِكُ المَوْتِ لِيَقْبِضَ رُوحَكَ، فادْفَعُهُ عن نَفْسِكَ، و أَذِنَ ما شِئْتَ! و الخامسُ: إذا أَدخَلَكَ مالِكُ في النَّارِ، فلا تَدْخُلْ في النَّارِ، و أَذِنَ ما شِئْتَ!»

لمعات الحسين، ص ۲۴:

بنابراین، بنده مسکین اگر خوبی کند، نمی تواند به خودش ببندد، باز محتاج به عون و رحمت پروردگار است؛ چون استقلال و جودی ندارد تا اینکه رحمت از ناحیه خودش افاضه بشود، بلکه از ناحیه خدا است که رحمت افاضه می شود، و در این وجود طلوع کرده تا اینکه به دست او کار خوبی انجام داده بشود. و اگر کسی کار بد کند، در عین اینکه دارد کار بد می کند، باز به حول و قوه خودش متکی نیست و در تحت حکومت پروردگار است.

**یارب! یارب! یارب! یارب! یارب!**

حضرت فرمودند: «ای خدای من! ای خدای من! ای خدای من!...» (آن قدر گفتند تا دیگر نفس تمام شد).

انسان چند مرتبه در یک نفس می تواند بگوید یا رب؟ اینجا که می خواهد برسد، باید بگوید: **یارب! یا**

**رب! یارب! یارب!**

**معنای «یا رب!»**

«یا رب» یعنی تو هستی و بس! تو ربّ منی در احسان! تو ربّ منی، در عون! تو ربّ منی در رحمت! تو ربّ منی در وقتی که من دارم تجرّی می کنم و اِسائه می کنم! تو ربّ منی در وقتی که من دارم با تو مکر می کنم و خیال می کنم که می توانم از امر تو جلو بیفتم ولی این طور نیست! تو ربّ منی! **(وَاللّٰهُ غَالِبٌ عَلٰی اَمْرَةٍ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُوْنَ)**؛ خدا کار خودش را می کند. تو ربّ منی و من معترفم، تو خدای منی، ربّی، ربّی، ربّی... و تمام جهات من را تو متکفّلی و بس!

«روایت شده است که مردی به نزد حضرت حسین بن علی علیهما السّلام آمد و گفت: من مردی هستم اهل گناه، و توانایی شکیبایی گذشت از معصیت را ندارم؛ پس شما مرا موعظه ای بنمایید! حضرت در پاسخ او فرمودند: "پنج کار بجای بیاور، و سپس هر گناهی بخواهی بکن! اوّل آنکه: از روزی خدا منخور، و هر گناهی بخواهی بکن! دوّم آنکه: از تحت قیومیت و ولایت خدا خارج شو، و هر گناهی بخواهی بکن! سوّم آنکه: برای گناه، جایی را بطلب که خدا در آن تو را نبیند، و هر گناهی بخواهی بکن! چهارم آنکه: چون ملک الموت برای گرفتن جان تو آید، او را از خود دور گردان، و هر گناهی بخواهی بکن! پنجم آنکه: چون فرشته پاسدار دوزخ بخواهد تو را در آتش بیفکند، تو در آتش داخل مشو، و هر گناهی بخواهی بکن!"»

<sup>۱</sup> سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۱. ترجمه:

«و خداوند بر امرش غالب است؛ ولیکن اکثریت مردم نمی دانند.» (محقق)

## وصول به معرفت خدا به وسیله خود خدا

بِكَ عَرَفْتُكَ، وَأَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ وَدَعَوْتَنِي إِلَيْكَ، وَلَوْلَا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ؛

«خدایا! من تو را به خودت شناختم، من می‌شناسم تو چه کسی هستی، و تو مرا دلالت کردی بر خودت (من تو را به غیر تو نشناختم، تا اینکه آن غیر، بین من و تو حجاب و فاصله باشد؛ من تو را به خودت شناختم، تو خودت دست مرا گرفتی و به خودت معرفی کردی) و مرا دعوت کردی به سوی خودت، و اگر تو نبودی من نمی‌دانستم تو چه کسی هستی! (من فهمیدم که غیر از تو هیچ خبری نیست!)»  
إن شاء الله به خواست خدا این فقره ماند برای فردا شب، که چه قسم خداوند علی‌اعلیٰ انسان را به خودش معرفی می‌کند؟ و تا انسان بلاواسطه به خود پروردگار معرفی نشود کار تمام نمی‌شود دیگر؛ چون انسان همیشه بین خودش و بین پروردگار قائل به یک حجاب و واسطه‌ای است، البته واسطه مستقل‌ها!

و اما نه، اگر انسان خدا را به خود خدا شناخت، و خورشید را به خود خورشید شناخت، نه به واسطه نور و تاریکی، آن وقت می‌تواند واقعاً اعتراف کند که از حکم و حکومت پروردگار هیچ وقت خارج نیست و تمام اعمال و رفتارش زیر نظر پروردگار است و در تمام کارها باید به خدا متوسل باشد؛ و لِكُلِّ طَاعَةٍ وَ مَعْصِيَةٍ

لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.<sup>۱</sup>

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

<sup>۱</sup>المصباح الكفعمي (جنت الأمان الواقية)، ص ۸۳. روح مجرد، ص ۵۰۹:

«در قنوت‌های نماز، بسیاری از اوقات بود که [حضرت خداداد] دعای زیر را قرائت می‌نمودند:

«أَعَدَدْتُ لِكُلِّ هَوْلٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ لِكُلِّ هَمٍّ وَ غَمٍّ مَا شَاءَ اللَّهُ، وَ لِكُلِّ نِعْمَةٍ الْحَمْدُ لِلَّهِ، وَ لِكُلِّ رَخَاءٍ وَ شِدَّةٍ الشُّكْرُ لِلَّهِ، وَ لِكُلِّ أَعْجُوبَةٍ سُبْحَانَ اللَّهِ، وَ لِكُلِّ ذَنْبٍ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ، وَ لِكُلِّ مُصِيبَةٍ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَ لِكُلِّ ضَيْقٍ حَسْبِيَ اللَّهُ، وَ لِكُلِّ قَضَاءٍ وَ قَدَرٍ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، وَ لِكُلِّ عَدُوٍّ اعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ، وَ لِكُلِّ طَاعَةٍ وَ مَعْصِيَةٍ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.»

ترجمه: «مهیا و ذخیره ساختم برای هر هراسی «لا إله إلا الله» را، و برای هر غم و اندوهی «ما شاء الله» را، و برای هر نعمتی «الحمد لله» را، و برای هر راحتی و دشواری «الشکر لله» را، و برای هر شگفتی «سبحان الله» را، و برای هر گناهی «أستغفر الله» را، و برای هر مصیبتی «إننا لله و إننا إليه راجعون» را، و برای هر تنگی «حسبى الله» را، و برای هر قضا و قدری «توكلت على الله» را، و برای هر دشمنی «اعتصمت بالله» را، و برای هر طاعت و معصیتی «لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم» را» (محقق) \*

\* روح مجرد، ص ۵۰۹، تعلیقه «این دعا را به همین کیفیت حضرت آقا قرائت می‌نمودند؛ ولی مرحوم محدث قمی در کتاب الباقیات الصالحات که در حاشیه مفاتیح الجنان طبع شده است، در باب اول، ص ۱۹۷ آن را از کتاب دعای البلد الامین کفعمی نقل کرده است، و فقط لفظ «و شیده» را نباورده است.»